

پرده نقره‌ای

اکران دو فیلم جدید از دوم بهمن



دو فیلم سینمایی جدید از دوم بهمن ماه اکران می‌شوند.

غلامرضا فرجی، سخنگوی شورای صنفی نمایش، در گفتگو با خبرنگار ایلنا، با اشاره به مصوبات جلسه دیروز (یکشنبه ۲۹ دی‌ماه) این شورا گفت: فیلم سینمایی «کاتی و ستاره» از چهارشنبه (دوم بهمن) در گروه ایران و فیلم «قطار آن شب» در یکی از سالن‌های سینما استرا اکران می‌شود.

وی ادامه داد: کف فروش واقعی فیلم‌ها بر برسی و آثاری که در اکران موفق به داشتن کف فروش باشند، اکرانشان ادامه می‌یابد.



دعوت از ۳ مستند ایرانی به جشنواره بیگ اسکای

هفدهمین جشنواره بین‌المللی مستند بیگ اسکای در آمریکا، امسال ۳ مستند ایرانی را در برنامه نمایش خود قرار داد.

به گزارش ایسنا، شانزدهمین دوره جشنواره مستند «بیگ اسکای» آمریکا از ۱۴ تا ۲۳ فوریه ۲۰۲۰ برابر با ۲۵ بهمن تا ۴ اسفند در ایالت مونتانا آمریکا برگزار می‌شود و مستندهای «سایه‌های بی‌خورشید» به کارگردانی مهرداد اسکویی، «آشو» از «جعفر نجفی» و «ساک» به کارگردانی مهدی زمانپور کیاسری در این رویداد سینمایی به نمایندگی از ایران به روی پرده می‌روند.



«سایه‌های بی‌خورشید» ساخته مهرداد اسکویی به عنوان فیلم افتتاحیه سی و دومین جشنواره بین‌المللی فیلم مستند امستردام (ایدفا)، اولین نمایش جهانی خود را تجربه کرد و در نهایت توانست جایزه بهترین کارگردانی بخش رقابتی اصلی را برای اسکویی به ارمان بیاورد. این مستند اثری تکان‌دهنده و برانگیزنده درباره محل نگهداری نوجوانان بزه‌کار است و روی دختران و زنانی تمرکز می‌کند که به سبب قتل یا معاونت در قتل یکی از مردان خانواده یا خویشاوندان سوءاستفاده‌گر خود به کانون اصلاح و تربیت فرستاده شده‌اند. نوزدهمین جشنواره سالانه مستند موزه هنر مدرن نیویورک (MoMA) و ششمین جشنواره بین‌المللی فیلم کراکو در کشور لهستان نیز «سایه‌های بی‌خورشید» را در برنامه نمایش خود قرار داده‌اند.

«آشو» به کارگردانی جعفر نجفی هم در جشنواره مستند امستردام رونمایی شد و در نهایت جایزه بهترین مستند بخش کودک و نوجوان را به خود اختصاص داد. این مستند روایتگر زندگی چوپانی کودک به نام آشوست که در عین حال که سرگرم مراقب از گله است سودای بازیگری و فیلم‌های هالیوودی را در سر دارد که پسر عمویش برایش آورده است.

مستند «آسک» به کارگردانی مهدی زمانپور کیاسری هم درباره پیرمردی ۸۰ساله است که برای امرار معاش از استعداد خود برای ساخت آسیاب دستی کوچک (آسک) در روستا استفاده می‌کند. او برای یافتن سنگ‌های مناسب به دل کوه می‌زند و صنایع دستی خود را با ابزارای ساده می‌سازد.

پیش‌ران بودن هر حرکت اجتماعی در حذف تکثر به نفع یک همگرایی اضطرابی و موقتی نیست، بلکه در حفظ همگرایی در عین تحمل تکثر است. یعنی هر کدام از مراجع (اعم از سلبریتی و غیره) هم موضع خودش را حفظ کند، بدون این که منجر به تنش یا خشونت شود

کند، بدون این که منجر به تنش یا خشونت شود.

پس هم موضع شهاب حسینی محترم است و هم ترانه علیدوستی و حتی این موضع سوم که در واقع پذیرش هر دو هست هم مورد قبول و محترم است. آن چه که در نهایت اهمیت دارد نشئت اندیشه در ذهن تک‌تک ماست که پس از برهه تا چه حد به عقلانیت مورد نیاز یک حرکت اجتماعی مجهز و چقدر با الزامات گفتگو و فکروزی آشناتر شدیم؟ در پروژه‌های اجتماعی قرار است «من» با ابزار «سلبریتی و جشنواره» به خودش بهبود ببخشد، هر اندازه که عقلانیت تقویت شود، پیشرفت حاصل شده، آن هم بدون خش و خشونت.

به حاکمیت است. آن «من»‌هایی که به دنبال هویت بخشی هستند، لیدرها، مراجع یا الگوها را یکپارچه و تخت و منزه می‌خواهند. در حالی که واقعیت این نیست و از نوید محمدزاده تا همین شهاب حسینی و حتی حمید فرخ‌نژاد، و جوه رنگارنگی دارند و قرار نیست آن‌ها پیامبر باشند و یا حداقل در جایگاه فکرسازی بنشینند و خط‌مشی بدهند، کار روشنفکری، کار راهبردی، وظیفه دیگری است که بنا به ساختار موجود در غیبت به سر می‌برند، پس سلبریتی -هنرمند در نهایت در پلتفرم پول‌سازی و رونق و تفریح و تفرج مرجع است و نه بیشتر، این سوء تفاهم «من»‌هاست که در واقع این‌ها را اشتباهی گرفته‌اند.

از «من» گفتیم و از گروه مرجع‌شده «سلبریتی» در جامعه ایرانی و در انتها و به عنوان نکته سوم و آخرین از راه‌کاری برای برون‌رفت خواهیم گفت. پیش‌ران بودن هر حرکت اجتماعی نه در حذف تکثر به نفع یک همگرایی اضطرابی و موقتی است، بلکه در حفظ همگرایی در عین تحمل تکثر است. یعنی هر کدام از «من»‌ها می‌تواند فکر و عقیده خاص خودش را داشته باشد و هر کدام از مراجع (اعم از سلبریتی و غیره) هم می‌تواند موضع خودش را داشته باشد و حفظ

در پروژه‌های اجتماعی قرار است «من» با ابزار «سلبریتی و جشنواره» به خودش بهبود ببخشد، هر اندازه که عقلانیت تقویت شود، پیشرفت حاصل شده، آن هم بدون خش و خشونت

و اجتماعی نتوانسته وجودی یکپارچه از خودش نشان بدهد. اصلا چرا توقع یکپارچگی می‌رود؟ چون جامعه چنین مرجعی را منزه و بی‌خط و خش می‌خواهد. تصور پیامبر گونگی. پس اعلام موضع مثلاً ترانه علیدوستی از سمت عده‌ای زیر سوال می‌رود. او در پروژه شهرزاد آلوده به پول‌های کثیف شده! و حتی برخی رادیکال‌تر او را زیر سوال می‌برند و می‌گویند، او که در شش سال گذشته در جشنواره حضور نداشته و اساساً تحریم از سمت او یک امر دروغین است.

یا در مورد محسن تنابنده، شکل تحریم او را نمی‌پسندند و می‌گویند تحریم یسا از همین امروز شروع می‌شود و یا اساساً بی‌معنی خواهد بود. از آن طرف مثلاً درباره شهاب حسینی این گونه قضاوت می‌شود که هم با بهروز وثوقی می‌نشیند و از آمریکا بانیامی می‌دهد و هم نزدیک



دسته‌بندی‌هایی «من» به عنوان یکی از افراد جامعه نقش کانونی ماجرا را دارد. در واقع اصالت با «من» است.

گفتیم دوقطبی و هر جبهه‌بندی برای خودش لیدرهایی دارد. وجه متناقض این ماجرای «بر» یا «با» جشنواره فجر همین بخش ماجراست. گروه مرجع در این جا سلبریتی -هنرمند ها هستند. مرجعی که در این چند ساله با سوگیری در چند نگاه سیاسی

بینید من مثلاً با ترانه علیدوستی هستم، من معترضم به این قاعده و نظم و علیه آن اعلام موضع می‌کنم. «من» در اینجا از هر چیز دیگری مهمتر است، هم از «اعتراض» هم از آن «نظم» و هم اساساً از «سلبریتی». اینجا کنش در جهت هویت‌بخشی است. فرد در قالب یکی از دو جبهه قرار می‌گیرد که برای خودش چیزی بسازد، چیز به طور خاص همان «هویت» است. پس نتیجه اول این که در چنین

آبان نامجو

در این زمانه دوگانه‌ها و در این روزگار دوقطبی‌زده، افراد با جای‌گیری در یک سو و اعلان موضع علیه سوی دیگر بیشتر از هر چیز، نیاز به هویت‌سازی را در خود ارضا می‌کنند. تصور کنید در این دوگانه با و یا بر جشنواره فجر، هر کدام از ما که در یک سمت ماجرا ایستادیم، در واقع بر چسبی به خودمان الصاق کردیم، یعنی که آی جماعت بیا باید

سینمای جهان

درباره سه فیلم دل‌ر‌ای این روزها

سالِ خوب کلاسیک‌بازهای سینما

ایمان عبدلی

سه فیلم شاخص سال: مرد ایرلندی، روزی روزگاری در هالیوود و داستان از دواج، وجوه اشتراکی دارند که انگار خبر از یک دگردیسی در صنعت سینما و یا شاید خواست مخاطبان و یا حتی ترکیبی از این‌ دو حالت می‌دهند. منظورم در این جا بر گشت سینما به شکل روایی کلاسیک است. نوعی رجعت به سینمای چند دهه قبل که خالی از اعوجاج روایی بود و هنوز مباحث پست‌مدرن و دستکاری‌های روایی جایی نداشت. با مرور مورد به مورد این سه فیلم حتی تا حدی می‌توان این راه‌ها ماثبات کرد که مضمون در هر سه اثر، بیشتر به قالب سینمای دهه مثلاً ۷۰ میلادی نزدیک است تا سینمای این روزها.

مرد ایرلندی

فیلم درباره تاریخ آمریکای بعد از جنگ جهانی دوم تار سوایی و اثر گیت است. پرسه در تاریخ خانه‌های فساد مافیایی که در همه جای ساختار سیاسی ریشه دوانیده و حتی تار یاست جمهوری و معادلات کاخ سفید هم قدرت تاثیر گذاری دارد. داستان‌های مافیایی راه دست



اسکور سیزی است و او دنیای آن‌ها را به واسطه زبست شخصی خودش و خانواده‌اش به خوبی می‌شناسد. داستان‌های مافیایی در سال‌های اخیر جزو محصولات پر طرفدار نبوده و شاید به غیر از مواردی چون سریال «پیکي بلایندرز» مورد خاص دیگری به ذهن نمی‌آید، اما اسکور سیزی با رجعت به سینمایی که در آن توانا است، یک داستان بلند یا چیزی شبیه به، مان ر اعرضه می‌کند که پر از ظرایف و جزئیات است. در طول تماشای فیلم باید حتی نسبت به آکسوار صحنه هم حساسیت داشته باشید تا زمان و مکان را به درستی تشخیص دهید. در واقع چون داستان فلاش‌بک‌های زیادی دارد، برای تعقیب روایت باید کدگذاری کنید و البته این بی‌ارتباط به باز یگوشی‌های افراطی فرمی این روزهای سینماست.

دقیقا از همین نقطه تفاوت میان مرد ایرلندی و فیلم‌های به اصطلاح امروزی نمود پیدا می‌کند، «مرد ایرلندی» تماشاگری را جذب می‌کند که برای تعقیب سرنوشت فرانک، راسل و جیمی از قبل تصمیمش را گرفته و نیاز به ریل‌گذاری‌های روایی غافلگیر کننده ندارد.

در واقع فیلم برای او به مثابه یک «گیم» نیست.

از همین جهت

هم هست که خیلی هادر ایران فیلم را حوصله نکردند و تا یم نزدیک به چهار ساعته آن، باعث شد بسیاری از علاقه‌مندان نه چندان اصیل سینما، فیلم را نیمه‌کاره رها کنند.

روزی روزگاری در هالیوود

در باز یگوش تر ین فیلم سال هم که اساسا با یک فضای نوستالژیک از هالیوود و لس آنجلس طرفیم. فیلم تارانتینو تماماً در جهت تایید مقدمه همین یادداشت است. زوج ری‌ک و کلیف از پوشش تا سکنات از دنیای کلاسیک‌ها می‌آیند. سکانس‌های پر شماری در فیلم وجود دارد که فقط تی‌فوسی‌های سینما می‌فهمندش و یا بهتر بگویم با آن ارتباط برقرار می‌کنند و از آن لذت می‌برند. مثل آن سکانس مبارزه و گری‌خوانی کلیف با بروس لی و یا سکانسی که کلیف پشت چراغ قرمز متوقف شده و رد دوربین نگاه او را تا عشو دختران هیپی کنار خیابان تعقیب می‌کند. موزیک و رنگ و آکسوار در تمامی صحنه‌ها شارپ و در عین حال خاطر انگیز است.

انگار با یک گزارش تصویری از لس آنجلس طرفیم که ابزارهایی چون موسیقی و رنگ مثل چاشنی دالما آن را خوش رنگ و بو می‌کند. از لحاظ روایی هم داستان سراسر است و ساده تعریف می‌شود و حتی خیلی از اتفاقات را



به غیر از سکانس پایانی، کاملاً می‌شود حدس زد. حتی در همان سکانس پایانی هم قابل پیش‌بینی است که قهرمانش زنده می‌ماند و ض‌قهرمان‌ها و یا همان هیپی‌ها با سلسله اشتباهات احمقانه و با زبان گزنده تارانتینو نقد می‌شوند و اصالت‌د وضعیت آن دهه‌ها به مثابه یک نگاه تاریخی چیزی پر طرفدار در این سال هانیست!

داستان از دواج

داستان زندگی چارلی و نیکول که با یک شروع در خشان و متفاوت قلاب را می‌اندازد. باید بگویم که در کمال شگفتی از دواجی که فکر می‌کنیم در خشان است به جدایی ختم

